پیشخوان

حالات و مقامات شهید طیب حاج‌رضایی به روایت یک بازکاوی نوین

«طیب‌خان» در آیینه بازخوانی اسناد

■ **محمدرضا کائینی**

شهید طیب حاج‌رضایی از چهره‌های اسطوره‌ای و نمادین دوران آغاز نهضت اسلامی است. با این همه زندگینامه مستند او، چهار دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی نشر یافته است. این اثر در دو مجلد قطور توسط مسعود ده‌نمکی تدوین شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر کرده است. ناشر در دیباچه این پژوهش گسترده، در باب موضوع اثر چنین آورده است: «انقلاب اسلامی ایران از حیث مشارکت اقشار، گروه‌ها و توده مردم در به ثمر رسیدن آن از سایر انقلاب‌های بزرگ عالم متفاوت و برجسته است. مفهوم انقلاب در ادبیات غرب مدرن به شورش و عصیان یک حزب و طبقه علیه نظام حاکم اطلاق می‌شود ولی انقلاب اسلامی ایران با خیزش مردم ایران به رهبری روحانیت و با ایدئولوژی اسلامی به ثمر رسید که طیف‌های مختلف ملت در آن مشارکت داشتند. از آن میان بازار تهران یکی از پایگاه‌های اصلی انقلاب اسلامی بود که با سرسپردگی به روحانیت اصیل و مبارز در پیشبرد نهضت اسلامی امام خمینی و به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی جهد و تلاش فراوانی کرد. زندگی و سرنوشت طیب‌خان حاج‌رضایی از موضوعات جالب و جذاب تاریخ نهضت اسلامی امام خمینی است، که به رغم روایت‌های گوناگون و پراکنده از آن همچنان زوایایی از آن در پس پرده ابهام مانده است. در طول سال‌های پس از انقلاب مصاحبه‌ها و روایت‌های مختلفی از اقدامات و عملکرد طیب به ویژه همراهی وی با نهضت

شهید طیب حاج‌رضایی در دوران اقتدار و عیاری

امام خمینی جمع‌آوری و چاپ شده است ولی هیچ‌کدام از این آثار توجه و رغبت خوانندگان، محققان و علاقه‌مندان این مباحث را جلب نکرده‌اند، هر چند برای معرفی شخصیت طیب حاج‌رضایی مفید و مؤثر بودند. مجموعه پیش‌رو با نگاهی متفاوت و در دایره‌ای وسیع‌تر به زندگی، زمانه و اقدامات طیب حاج‌رضایی پرداخته و کوشیده است با آوردن نقل‌قول‌های مختلف درباره وی، اقدامات او را در برهه‌های مختلف زندگی‌اش تبیین و تشریح نماید. بدون تردید چرخش طیب از دربار و سیاه‌کارهای درباریان و اقبال و توجه وی به روحانیت و به‌ویژه نهضت امام خمینی نشئت گرفته از روح مذهبی و تربیت دینی وی بود. او برعکس برخی از یکه‌بزن‌های دوران پهلوی شیفته اهل‌بیت(ع) و به ویژه اباعبدالله الحسین(ع) بود و با دستگیری آن حضرت نجات یافت و عاقبت به‌خیر شد. شهادت او به هم‌صنفان و تمام داش‌مشدی‌ها وجهه و اعتبار بخشید».

مسعود ده‌نمکی مؤلف این مجموعه نیز- که سال‌های طولانی در پی فراهم آوردن آن بوده- بر این اثر مقدمه‌ای بلند دارد. وی در بخشی از این دیباچه درباره حدود نقش‌آفرینی طیب حاج‌رضایی در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌گوید: «به نظر می‌رسد حتی اگر در بیان نقش طیب توسط ساواک یا حتی راویان در وقایع ۱۵ خرداد بزرگنمایی شده باشد، عظمت و اهمیت کار او را در شب تاسوعای ۱۳۴۲ در نصب عکس‌های امام روی علامت‌های دسته عزاداری معروف خود به‌رغم هشدارهای دربار نمی‌توان انکار کرد. آنچه از همه اینها مهم‌تر به نظر می‌رسد اقدام طیب در عدم همراهی با ساواک در بر هم‌زدن نقشه حکومت در پیوند زدن قیام ۱۵ خرداد و رهبری آن به دریافت پول از عوامل خارجی و استفاده از اراذل و اوباش برای برگزاری تظاهرات، عامل اصلی اعدام طیب، به‌رغم نقش کمرنگ او در وقایع روز ۱۵ خرداد بوده است...»

مقبره منسوب به کوروش هخامنشی در گذشته‌های دور

نگاهی به ریشه و هویت ایرانیان براساس منابع تاریخی اسلامی و بررسی نقش انگلیس در تحریف تاریخ ایرانیان

رابطه تنگاتنگ ایرانیان و تاریخ انبیا

■ **انوشه میرمرعشی**

ایرانی یعنی چه کسانی؟ ریشه نژادی ما ایرانی‌ها از کجاست؟ آیا ایرانی یعنی آریایی؟ آیا سرزمین ایران قبل از ورود آریایی‌ها سرزمین خالی از سکنه و مردمان بوده است؟ چه کسانی برای اولین بار ریشه ایرانی را آریایی‌ها معرفی کرده‌اند؟ و.... اینها سؤالات مهمی هستند که پاسخ آنها هویت مردمان ایران‌زمین را مشخص می‌کند. هویتی که با توطئه استعمارگران غربی به ویژه انگلیسی‌ها در طول بیش از دو قرن دچار خدشه شده است. بخش مهمی از تاریخ هویتی آن حذف شده و بدتر از آن اینکه متأسفانه بسیاری از ایرانیان از آن بی‌خبر مانده‌اند. در این مقاله به شکل مختصر ریشه نژادی و تاریخ هویتی ایرانیان مورد بررسی قرار گرفته و همچنین به نقش دولت خبیث انگلیس در خدشه وارد کردن به این هویت تاریخی اشاره شده است...

سال‌های متمادی در بسیاری از کتاب‌های تاریخی و حتی تا چند سال پیش در کتب درسی تاریخ مدارس، ایران سرزمینی خالی از سکنه معرفی می‌شد که به یکباره اقوامی از ماد، پارت و پارس (آریایی‌ها) از شمال- منطقه سیبری- به دلیل خشکسالی! به سرزمین ایران مهاجرت کرده و «ایران» را ایران کرده‌اند! و متأسفانه این تاریخ‌نگاری موهوم برای بسیاری از ایرانی‌ها این جمله غلط را جا انداخته بود که: «ما از نسل آریایی‌ها هستیم». این در حالی است که در تمام کتاب‌های تاریخی زمان ورود مادها به ایران ۶۴۰ سال قبل از میلاد حضرت مسیح(ع)- منطقه کردستان- و سال ورود کوروش به ایران- آن‌هم از مرز بصره به خرمشهر- سال ۵۹۷ قبل از میلاد حضرت مسیح(ع) ثبت شده است.

اما سؤال اساسی از این مورخان که چنین روایتی از شروع تاریخ ایران داشته و متأسفانه گاهی همچنان دارند، این است که پس تکلیف اقوام گوناگون ایرانی که قبل از ۲۶۰۰ سال قبل در سرزمین ایران زندگی می‌کرده‌اند چه می‌شود؟ اقوام ایرانی همچون کرمانج‌ها (کردها)، کاسپین‌ها (مردمان گیل و مازن و قزوین)، اورامان‌ها (آذری‌ها)، لات‌زی‌ها و موستری‌ها (یزدی‌ها، کرمانی‌ها و سیستان و بلوچستانی‌ها)، عیلامی‌ها (خوزستانی‌ها، استان فارسی‌ها و مردمان حاشیه جنوب و جنوب‌غربی خلیج فارس و دریای عمان) و... که در جای جای ایران زندگی می‌کرده‌اند و سابقه تاریخی آنها به بیش از ۵هزار سال می‌رسد، در کجای این تاریخ‌نگاری قرار می‌گیرند؟... و اینکه آیا این نوع تاریخ‌نگاری و آریایی نشان دادن ریشه مردم ایران سابقه‌ای طولانی دارد؟ آیا در زمان غزنویان، تیموریان یا صفویان هم شروع تاریخ ایران به همین شکل روایت می‌شده است؟...

■ **وقتی سر جان مالکوم برای ما تاریخ نوشت...**

تا اواسط دوره قاجار تمام کتب تاریخی‌ای که به زبان فارسی و توسط مورخین ایرانی نوشته شده است تاریخ را از هبوط حضرت آدم(ع) روی زمین آغاز کرده و پس از بیان تاریخ انبیای الهی (صلوات الله علیهم اجمعین)- به شکل مختصر یا مبسوط- به ورود اسلام به ایران پرداخته و سپس تاریخ مقطع مورد نظر خودشان را روایت می‌کرده‌اند. اما ناگهان و با ورود استعمارگران انگلیسی این شکل از روایتگری تاریخ به کلی تغییر کرد و تاریخ انبیا از مبدأ تاریخ‌نگاری حذف و به جای آن تاریخ افسانه‌گونه‌ای به نام تاریخ باستان جایگزین شد... در رأس این تاریخ‌نگاری سر «جان مالکوم» سفیر انگلستان در ایران، در زمان فتحعلی شاه قاجار قرار دارد. او که مانند بسیاری از مأموران وزارت امور خارجه انگلستان «شرق‌شناس!» و نویسنده بود، اقدام به نوشتن دو جلد کتاب «تاریخ ایران» کرد و با افسانه‌بافی و موهومات، تاریخ انبیا و ارتباط ایرانیان با پیامبران خدا را حذف و به جایش تاریخ باستان را جایگزین کرد و مبدأ شروع تاریخ رسمی ایران را از مرحله ورود آریایی‌ها به ایران معرفی کرد. و اینچنین شیوه تاریخ‌نگاری او بعد از گذشت یک قرن به وسیله عناصر فراماسونر و انگلوفیل همچون مشیرالدوله- حسن پیرنیا- ادامه پیدا کرد و تاریخ‌نگاری انحرافی انگلیس به رسمیت شناخته شد.

■ **حضرت نوح نبی و فرزندانش**

اما اگر مبدأ تاریخ‌نگاری در ایران قبل از قاجار تاریخ انبیا(علیهم‌السلام) بوده، چه ارتباطی میان ایران و ایرانیان با این انبیا وجود داشته که امروز از آن بی‌خبر هستیم یا اینکه اطلاعات بسیار کمی از آن داریم؟ پاسخ این سؤال را باید در تاریخ زندگانی نوح نبی(ع) جست‌وجو کرد...

حضرت نوح(ع) دو همسر داشت. یکی عموره که فرزندانش سام، حام و یافث به همراه فرزندانشان جزو کشتی‌نشینان بودند و همسر دیگر که رابعا نام داشت و با پسرش جزو کافران و غرق‌شده‌ها قرار گرفتند. از نسل فرزندان و اهل بیت حضرت نوح بخشی از امت‌های جهان شکل گرفتند. بنا بر حدیثی از امام باقر(ع) در تفسیر آیه «و جعلنا من ذریهٔ هم الباقین» (آیه ۷۷ سوره صافات) روایت شده که: «منظور خداوند از این آیه این است که حق و نبوت، کتاب آسمانی و ایمان در دودمان نوح باقی ماند ولی تمام کسانی که از فرزندان حضرت آدم در روی زمین زندگی می‌کنند، از اولاد نوح نیستند». پس بر اساس این حدیث بخشی از امت‌های جهان از نسل فرزندان حضرت نوح هستند. اما کدام امت‌ها؟... حضرت نوح چهار پسر داشت. یافث، سام، حام و کنعان (فرزند به انحراف رفته و کافر شده). فرزندان یافث، حام و سام بعد از فرود کشتی حضرت نوح بر کوه جودی- واقع در ارتفاعات آرارات کوچک و در خاک ترکیه فعلی و نزدیکی مرز ایران- با حرکت به شرق و غرب و سکونت در مناطق مختلف نسل اقوام و ملت‌های گوناگون در دو قاره آسیا و آفریقا را پدید آوردند. فرزندان یافث بن نوح(ع) شامل تاریس، ترک، خزر، صقلاب، منسک، عماری و رصین می‌شدند که به شرق و شمال شرق آسیا رفتند. فرزندان حام بن نوح(ع) شامل هند، زنگ، قبط، حبش، نوبه و کنعان برخی به سمت جنوب‌شرقی و عمده آنها به سمت غرب و جنوب‌غربی و سپس قاره آفریقا رفتند. [کنعان بن حام با کنعان بن نوح که به دلیل بی‌اعتقادی در دریا غرق شد تفاوت دارد] فرزندان سام بن نوح(ع) شامل عمالقه، ارم، ارفخشد، لاوذ، عیلام و یاسور در منطقه بین‌النهرین، عراق عرب و عراق عجم و منطقه خراسان ساکن شدند. همچنین «جم» برادرزاده حضرت نوح نبی و فرزندانش که از کشتی‌نشینان نوح بودند، در منطقه بین‌النهرین ساکن شدند اما جم یا همان «جمشید» که اولین پادشاه ایرانی است، نقش مهمی در شکل‌گیری کشور ایران داشته است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد...

■ **ایران؛ فرزندان سام، یافث و جم**

جالب است که در کتب تاریخی اسلامی مورخان مشهور، فصلی مهم از کتاب خود را به ریشه ایرانیان و ارتباط آنها با فرزندان نوح نبی اختصاص داده‌اند. به طور مثال «علی بن حسین مسعودی» که تاریخ مسعودی او بسیار مشهور است، در قرن چهارم سفری به ایران داشته و در کتاب «مروج‌الذهب» خود آورده که در سفر به ایران به ملاقات موبد موبدان ایرانی (رهبر مذهبی زرتشتیان) رفته و از ایشان پرسیده که شما ایرانی‌ها از نسل چه کسانی هستید؟ موبد موبدان به او پاسخ می‌دهد که بخشی از ایرانیان از نسل کومر (کیومرث) [اولین انسان آفریده شده که ما او را حضرت آدم(ع) می‌دانیم] هستند. بخشی از نسل «فارس بن یاسور بن سام بن نوح» و بخشی دیگری از نسل «طیراس بن یافث بن نوح» هستند.

جالب است که چند قرن بعد، ابن‌خلدون مورخ و جهانگرد قرن هشتم، سفری به ایران دارد که گزارش آن را در کتاب «العبر» خود آورده است. او در این کتاب در بخش شرح سفر خود به ایران و دیدار با رهبران زرتشتی از آنان درباره ریشه ایرانیان سؤال می‌کند که دقیقاً مشابه همان پاسخ موبد موبدان به مسعودی را می‌شنود. اما بنا بر آنچه ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال (قرن سوم)، محمد جریر طبری در تاریخ طبری (قرن سوم) و حتی حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه (قرن چهارم و پنجم) گفته‌اند از حاصل ازدواج فرزندان «جم» برادرزاده حضرت نوح(ع) اولین پادشاه ایرانی که بسیاری از آداب و رسوم و سنت‌های ایرانی به دست او پایه‌گذاری شده، با برخی از فرزندان حضرت نوح بخشی از اقوام ایرانی پدید آمده‌اند. داستان جم در شاهنامه به طور مبسوط توضیح داده شده است. او ۷۰۰ سال پادشاهی کرد که ۳۰۰ سال آن را بر توحید و عدالت حکمرانی کرد و ۴۰۰ سال آخر را به انحراف عقیده و ظلم گذراند. جم دو دختر داشت به نام‌های شهرناز و ارنواز که در شاهنامه به تفصیل از آنها سخن به میان آمده است. البته بر اساس روایت شاهنامه پس از به انحراف رفتن جمشید، ضحاک بن مرداس بر ایران چیره شد و دختران جم را به اسارت گرفت.

دو پاکیزه از خانه جمشید
برون آوریدند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو دختر بدند
سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز
دگر پاکدامن به نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان
بر آن اژدهافش سپردندشان

سرجان مالکوم

تا اواسط دوره قاجار تمام کتب تاریخی‌ای که مورخین ایرانی نوشته‌اند، تاریخ را از هبوط حضرت آدم(ع) بر روی زمین آغاز کرده و پس از بیان تاریخ انبیاء الهی به ورود اسلام به ایران پرداخته‌اند. اما با ورود استعماگران انگلیسی تاریخ انبیاء از مبدا تاریخ‌نگاری حذف؛ و تاریخ باستان جایگزین آن می‌شود. در راس این تاریخ‌نگاری سر «جان مالکوم» سفیر انگلستان در ایران، قرار دارد

در زمان سفر سلیمان نبی به ایران، مادر حضرت سلیمان(ع) در منطقه اصطخر (مشهد مرغاب) رحلت میکند و در همانجا هم دفن میشود. اما با توطئه انگلیسی ها جریان تاریخ نگاری در ایران تغییر کرده و به ناگاه و پس از قرنها! قبر مادر حضرت سلیمان نبی(ع)، قبر کوروش معرفی می‌شود. کوروشی که نامی از او در کتابهایی چون شاهنامه، آثار الباقیه عن قرون الخالیه ابوریحان بیرونی، تاریخ طبری و... نیست

بعدها دختران جم توسط فریدون- از فرزندان خردمند و موحد جمشید- از دست ضحاک نجات پیدا کردند. البته به غیر از ارتباط ایرانی‌ها با حضرت نوح(ع) به همزمانی تنی چند از پادشاهان ایرانی با زمان نبوت انبیای الهیِ در کتاب‌های تاریخ اسلامی اشاره شده است. مثلاً مسعودی در مروج‌الذهب، حمزه بن حسن اصفهانی در کتاب «تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیا(ع)»- قرن سوم- و ابوریحان در آثارالباقیه دوران پادشاهی منوچهر حکیم و عادل پسر فریدون را با زمان نبوت حضرت موسی کلیم‌الله(ع) همزمان می‌دانند.

■ **اعتراف غربی‌ها...**

جالب است که ارتباط ایرانیان با فرزندان حضرت نوح(ع) را حتی می‌توان در برخی کتب نوشته شده به دست غربی‌ها هم مشاهده کرد. به طور مثال سرهنگ ویلیام کنت لافتوس نظامی باستان‌شناس انگلیسی و البته دزد اشیای باستانی! ایران عزیز است. او از سال ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۲م (۱۲۲۸ تا ۱۲۳۱. ش)- هشت سال بعد از شهادت امیرکبیر- به ایران می‌آید و به مدت چهار سال در منطقه خوزستان به فعالیت‌های باستان‌شناسی می‌پردازد و البته بنا بر نوشته خودش «به محض اینکه مجموعه عتیقه‌هایی را که در ورکا [منطقه‌ای در خرمشهر] به دست آوردیم به انگلستان فرستادیم»، رسماً مأمور غارتگر آثار باستانی و گنجینه‌های ما بوده است. او در کتاب سفرنامه‌اش اشاره جالبی به اجداد ایرانی‌ها و مردمان عیلامی دارد: «عیلام فرزند سام، همچون اخلاف اولیه نوح در این منطقه (که ما آن را گاهواره تمدّن می‌نامیم) اقدام به برپایی نوعی حکومت پادشاهی کرده بوده است. این برداشت ما تا حدودی ناشی از استنتاج نام‌هایی است که در «سفر تکوین» تورات آمده است و براساس آن «کدرهوم» پادشاه عیلام [یکی از پادشاهان عیلامی] با همدستی چهار تن از پادشاهان کشورهای همسایه خویش موفق می‌شود تا زمان حضرت ابراهیم فتوحات خود را تا غرب رودخانه فرات گسترش دهد. علاوه بر این بر اساس گفته و مطالب کتاب «عزرا» عیلامیان جزو اتباع امپراتوری ایران محسوب می‌شده‌اند.»

■ **ایرانیان و حضرت سلیمان نبی(ع)**

باید گفت ارتباط ایرانیان با انبیای الهی(صلوات الله علیهم اجمعین) تنها محدود به حضرت نوح نمی‌شود. بلکه بنا بر روایات اسلامی مردم ایران رابطه نزدیکی با حضرت سلیمان بن داوود(ع) داشته‌اند... در بخش جنوب‌غربی ایران‌زمین، حکومت عیلامی‌ها در پهنه بزرگی از استان‌های بوشهر، خوزستان، فارس و لرستان و هرمزگان گسترده بوده است. آن‌وقت مردمان و حاکمان این منطقه رابطه‌ای قوی با حضرت سلیمان داشته‌اند. «سلیمان بن داوود(ع) بیت‌المقدس را به قصد مدائن ترک گفت. در سمت راست او ۳۰۰ هزار تخت روان قرار داشت که بر آن ۳۰۰ هزار نفر از سپاهیانش نشسته بودند و در سمت چپ او ۳۰۰ هزار تخت دیگر قرار داشت که بر آن گروهی از جنیان تکیه زده و انبوهی از پرندگان بر بالای سر آنها سایه افکنده بودند. باد نیز مأمور بود آن کجاوه‌های عظیم را تا مقصد حمل کند. پس از مدتی سلیمان نبی و همراهانش به مدائن رسیدند و بعد از توقفی کوتاه به شهر اصطخر (استان فارس کنونی) وارد شده و شب را در آنجا اردو زدند. بامدادان آنجا را ترک کرده و در جزیره «برخاوان» [جزیره قشم] رحل اقامت گشودند.» (بحارالانوار/ ج ۱۴/ ص ۷۲ و تفسیر قمی/ ج ۲/ ص ۲۳۸). بیشتر مورخین بر اساس قدیمی‌ترین اسناد، مُهرها و اشیای کشف شده باستانی در منطقه عیلام، آن اشیا را متعلق به حاکمی پرآوازه در این منطقه به نام «اریتره» می‌دانند. برخی از مورخین معتقدند حضرت سلیمان(ع) در زمان این پادشاهی عیلامی سفری به ایران داشته و ضمن بازدید از منطقه عیلام، خلیج فارس و دریای عمان، دستور ساخت قنات و نحوه ساخت آن را در منطقه تمدنی عیلام و تشکیل نیروی دریایی قوی و نحوه ساخت لنج‌های بزرگ را به اریتره داده است.

جالب است که در همین روایت‌های اسلامی و در زمان همان سفر سلیمان نبی به ایران، مادر حضرت سلیمان(ع) در منطقه اصطخر (مشهد مرغاب) رحلت می‌کند و در همان‌جا هم دفن می‌شود. اما اینکه چطور با توطئه انگلیسی‌ها جریان تاریخ‌نگاری در ایران تغییر کرده و به ناگاه و پس از قرن‌ها! قبر مادر حضرت سلیمان نبی(ع)، قبر کوروش معرفی می‌شود، کوروشی که نامی از او در کتاب‌هایی چون شاهنامه، آثار الباقیه عن قرون الخالیه ابوریحان بیرونی، تاریخ طبری و... نیست، باید دلیلش را در کتب تاریخ‌ساز! جمعی از جاسوسان مستشرق انگلیسی پیدا کرد.

■ **تاریخ علمی، تاریخ غیرعلمی!**

از عجایب روزگار این است که مأموران وزارت امور خارجه انگلیس و بعدها مورخین ماسونی مقلد آنها روایت تاریخ را به دو بخش تقسیم کردند. افسانه‌بافی‌های اوزلی، مالکوم، سرپرسی کاکس، گریشمن و... را تاریخ علمی! و روایت مورخینی چون ابوحنیفه دینوری، مسعودی، طبری، حمزه بن حسن اصفهانی، ابوریحان بیرونی و... را روایت غیرعلمی خواندند. و چنان دروغ‌های خود را محکم و پرتکرار گفتند که امروز ما مخترع خط را فنیقیه‌ای‌ها می‌دانیم اما نمی‌دانیم یا جرئت نداریم که بیان کنیم خط، ریاضی، نجوم و طب و حتی خیاطی از میراث گرانبهای حضرت ادریس(ع) (نوه حضرت آدم) است. همان پیامبری که قرآن او را ادریس، یهودیان او را اخنوخ و رومیان او را هرمس می‌نامند. زیرا به دلیل تکرار وسیع، روایت نسبت دادن اختراع خط و ریاضی و... به ملت‌های باستانی موهوم جاافتاده و روایت تاریخ علمی نام گرفته ولی روایت تاریخ انبیا(ع)، روایتی ارزشی! و غیرعلمی نام گرفته است. اما آیا زمان رجوع به اصل خویش و روایت تاریخ ایران بر مبنای منابع دست اول و صحیح و به دور از دروغگویی فرانرسیده است؟

پی‌نوشت‌ها:

۱- ناس، جان، «تاریخ جامع ادیان»، ترجمه علی‌اصغر حکمت، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۷۰. ش، ص ۵۲۷ تا ۵۳۱.

۲- برای اطلاع بیشتر درباره اقوام ایرانی مراجعه شود به کتاب «بین‌النهرین و ایران باستان»، نوشته ماکس ادگار لوسیون مالووان، ترجمه رضا مستوفی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۷۶. ش.

۳- طرفداری، محمدعلی، مقاله «نقش جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی در ایران»- از قاجاریه تا پهلوی اول-، فصلنامه تاریخ اسلام، سال هجدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶. ش، ص ۱۴۲ تا ۱۸۷ و همچنین رهدار، احمد، مقاله «تأثیر شرق‌شناسی بر تاریخ‌نگاری معاصر ایران»، فصلنامه آموزه، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۳. ش، ص ۱۷۱ تا ۲۲۸.

۴- کتاب «تفسیر نورالثقلین»، جلد ۴، ص ۴۰۵.

۵- قدرت، قدرت؛ بیستونی، سیدمحمدحسین، سیدمصطفی، محمد، «باستان‌شناسی قرآن کریم»- بررسی ۲۶ اثر باستانی در قرآن-، مؤسسه انتشاراتی بیان جوان، چاپ اول ۱۳۸۳. ش، ص ۳۰ (باید به این نکته توجه داشت که تا زمان رضاشاه این منطقه جزئی از خاک ایران بود اما با نقشه انگلیسی‌ها و بخشش رضاشاه به کمال آتاتورک این بخش از سرزمین ما به کشور ترکیه بخشیده شد)!

۶- المغلوث، سامی احمد، «اطلس تاریخ پیامبران»، ترجمه مازیار کریمی حاجی‌خادمی، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی (بندرعباس)، چاپ اول ۱۳۸۸. ش، ص ۸۶ و ۸۷.

۷- المغلوث با اینکه از محققین اهل سنت است اما عمده کتاب خود را براساس کتاب «اخبار الطوال» ابوحنیفه دینوری (ایرانی) از علمای شیعه قرن سوم هجری نوشته است.

۸- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، «مروج الذهب»، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۵. ش، ص ۲۳۱ و ابن‌خلدون، عبدالرحمان بن محمد، «العبر»، جلد اول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۳. ش، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۹- یاحقی، محمدجعفر، «چنین گفت دهقان»- کوتاه شده شاهنامه فردوسی-، انتشارات آستان قدس رضوی (به‌نشر)، چاپ اول ۱۳۹۴. ش، صفحات ۴۵ تا ۴۹.

۱۰- موسوی- خسروی، سیدکاظم- اشرف، «پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه»، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۸۹. ش، صفحات ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۶۹ و ۲۲۱.

۱۱- لافتوس، ویلیام، «سفرنامه پژوهشی سرهنگ لافتوس»- نخستین کاوشگر شوش-، ترجمه عباس آرام، نشر شادگان (تهران)، چاپ دوم ۱۳۸۵. ش، ص ۲۴.

۱۲- لافتوس، ویلیام، «سفرنامه پژوهشی سرهنگ لافتوس»- نخستین کاوشگر شوش-، ترجمه عباس آرام، نشر شادگان (تهران)، چاپ دوم ۱۳۸۵. ش، ص ۷۷ و ۷۸.

۱۳- جزایری، سیدنعمت‌الله، «قصه‌های قرآن»، انتشارات هاد، چاپ هفتم ۱۳۸۲. ش، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۱۴- معطوفی، اسدالله، «تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران»- از تمدن ایلام تا ۱۳۲۰ -، جلد اول، انتشارات ایمان، چاپ اول ۱۳۸۲. ش، مقدمه کتاب.

۱۵- ویلیام اوزلی از اولین ایران‌شناسان غربی بود که همراه هیئت سیاسی برادرش کور اوزلی- خاورشناس و نماینده سیاسی انگلستان در دربار فتحعلی شاه- در اوایل قرن نوزدهم رهسپار ایران شد. او به همراه سر جان مالکوم جز اولین کسانی است که سیر تاریخ‌سازی برای ایرانیان را آغاز کرد. به عنوان مثال، تخت جمشید که طی سده‌های گذشته همواره به عنوان تختگاه جمشید- اولین پادشاه ایرانی- شناخته می‌شد و تا همین امروز نیز با همین نام کهن خود شناخته و خوانده می‌شود، به عنوان تختگاه و پایتخت سلسله هخامنشیان شناسایی و معرفی شد و بدین شکل هویت نوین و تازه‌ای یافت که در گذشته هیچ‌گاه بدان شناخته نمی‌شد، یا بنای مقبره مادر حضرت سلیمان در مشهد مرغاب که نامش با سلیمان نبی در تورات گره خورده بود، به عنوان مدفن کوروش- بنیان‌گذار امپراتوری هخامنشیان- شناسایی و معرفی شد.